

ماجرای عشق و عاشقی میدون

رفع مشکلات از ته



✎ **پوریا عالمی**

● پریوز گزارشی در روزنامه شهروند منتشر شد که ده‌ها خیابان‌خواب تبدیل به گورخواب شده‌اند و شب‌ها در گورهای خالی اطراف شهریار می‌خوابند تا از سرما در امان باشند. دیروز فغان از خلق برآمد که زیر گوش پایتخت چنین فاجعه‌ای وجود دارد و حتی اصغر فرهادی هم به مسئولان کشور نامه نوشت.

خلاصه بعد از خبر پریوز و واکنش دیروز، امروز نگذاشتند جوهر نامه اصغر فرهادی به مسئولان خشک شود که مسئولان مسئولیت امر را پذیرفتند و رفتند گورخواب‌ها را با زبان ناخوش از گورستان بیرون کردند و عملاً گورخواب‌ها را گور،به‌گور کردند.

ما امروز حرف خاصی نداریم جز اینکه از همه مسئولان تشکر کنیم که مشکلات را ریشه‌ای حل می‌کنند؛ یعنی از ریشه خشک می‌کنند.

والا ما فکر می‌کردیم این کارها مال دوران احمدی‌نژاد بود که قیمت دلار رفت بالا، برای کنترل دلار که کنترل نمی‌شد، سایت‌هایی را که قیمت ارز می‌نوشتند فیلتر کردند و نهایتاً هم که دیدند دلار پایین نمی‌کشد، جمشید بسم‌ا... را پایین کشیدند. جمشید بسم‌ا... کی بود؟ هیچی. یک دلال ارز سر چهارراه استانبول.

مثل آن بابایی که پاش درد می‌کرد، رفت دکتر، پاش را قطع کردند.

خلاصه با این اوصاف فردا ما می‌ترسیم بگویم چرا نسبت پسر به دختر در جامعه یک به مثلاً پنج یا شش است؟ و چاره چیست؟ یکهو نسبت‌ها معکوس شود. خیلی سعهی کردیم سربسته بگوییم. شما هم حالا نکوید عالمی یک همچین مثالی زد.

با تشکر از مسئولان مربوطه

وصیت

سوفیا... عشق من... اصلاً معلوم نیست فردا من چی باشم و کجا باشم که عاشقت باشم.

مراقب خودت باش. عاشق گور،به‌گوری تو؛ میدون دوم

معجزه یعنی این...

ارگانیک می‌خورم ویز می‌دهم



✎ **گیتی صفرزاده**

● خوبی آدمیزاد این است که برای هرکاری یک توجیه مناسب و معقول پیدا می‌کند. این ماجرا ربطی هم به دنیای مدرن و زندگی امروزی و میزان رشد و آگاهی ندارد؛ مثلاً در همان دوران اولیه، قومی به اسم آئینو زندگی می‌کرده‌اند که اهل شکار و ماهیگیری بوده‌اند. این قوم هم مثل انسان‌های همه ادوار احتیاج به توجیهاتی برای نحوه زندگی‌شان و هماهنگ‌کردنش با یک معنایی داشته‌اند. از آنجا که حیات و دوامشان بسیار وابسته به شکار بوده است، برای کشتن خرس و سایر حیوانات توجیه خوبی پیدا کرده بودند.

آنها عقیده داشتند که این دنیا بسیار جذاب‌تر از دنیاهای دیگر است به‌همین خاطر خدایان دنیاهای دیگر دوست دارند سری به دنیای ما بزنند، پس لباس حیوانی می‌پوشند تا بایند اینجا و سروکوشی آب بدهند. غافل از اینکه بعد از پوشیدن لباس حیوانی دیگر قادر به درآوردن آن نخواهند بود. حالا افراد قبیله آئینو با کشتن این حیوانات در حقیقت به این خدایان کمک می‌کردند تا از پوسته حیوانی‌شان خارج شوند و دوباره به سرزمین خودشان برگردند.

به نظر خود من که داستان بسیار قشنگ و دقیقی است. اتفاقاً این روزها خیلی یاد قوم آئینو می‌افتم، به‌خصوص وقتی تبلیغات گسترده در اقضا نقاط عالم را درباره حذف کامل گوشت از وعده‌های غذایی می‌بینم. من البته موافق کشتار بی‌رویه حیوانات و آزارشان نیستم، اما این موج جدید محصولات ارگانیک هم پدیده جالبی است؛ یعنی در حقیقت فکر می‌کنم ماجرا از دو حال خارج نیست، یا خدایان سرزمین‌های دیگر از سرزمین ما خوششان آمده و تصمیم گرفته‌اند حتی با لباس حیوانی پیش ما بمانند و نروند خانه خودشان یا اینکه ماجرا زیر سر قوم دیگری است که دوامشان به ایجاد و حفظ یک بازار جدید از مواد غذایی بستگی دارد.

حالا ممکن است شما به من بگویید آن ماجرای قدیمی قوم آئینو یک داستان اسطوره‌ای است، اما این ماجرای جدید مضرات گوشت و فواید گیاه‌خواری ریشه علمی دارد و مبتنی بر شواهد واقعی است. من واقعا خوشحالم که شما این‌قد به تمام‌وکمال بودن علم اعتقاد دارید، من هم همین‌طورم، فقط چندسال است که نمی‌دانم بهتر است به خوردن روزی پنج فنجان قهوه ادامه بدهم تا مبتلا به آلزایمر نشوم یا متوقفش کنم تا از سکنه قلبی نمیرم. حیف که قوم آئینو چیزی درباره قهوه‌نوشی نگفته‌اند!

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۹ دی ۱۳۹۵ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۴۳۸ ۲۹ دسامبر ۲۰۱۶ سال چهاردهم شماره ۲۷۶۳ ۲۰ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۰۶ اذان مغرب ۱۷:۲۰ اذان صبح فردا ۵:۴۴ طلوع آفتاب ۷:۱۴

روزنامه‌فردا



کارتون خواب

✎ **سپهیل محمدی**

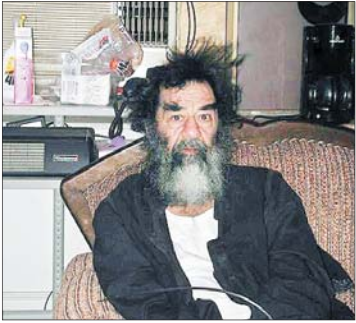
تقویم تاریخ

پایان یک دیکتاتور

۱۰ سال از اعدام صدام حسین می‌گذرد؛ درحالی‌که وارد شدن خسارت ۲۰۵ میلیارددلاری به عراق و آوارگی دست‌کم یک میلیون نفر را در پی داشته است. به‌تازگی دختر بزرگش «قد» با سی‌ان‌ان گفت‌وگو کرده است. اولین گفت‌وگوی اختصاصی دختری که بسیاری، از طرفداری‌اش از ترامپ متعجب بودند و معتقدند او به داعش کمک می‌کند. البته این تنها مطلب پرطرفدار نبود. تحلیلی که یک مأمور قدیمی سیا نوشته بود، بیش از ۵۰ هزار بار بازنشر شده و سه هزار کامنت درباره‌اش نوشته شده است. مطلبی در دیلی میل براساس کتاب مأمور سابق سیا -جان نیکسون- که معتقد است تمام رفتاری که با این دیکتاتور انجام شده، اشتباه است. این مأمور، صدام را به همراه یک گروه از مخفیگاهش بیرون کشیده بود. به‌هرحال او با استناد بر آخرین تحقیقات با این نتیجه رسید به صدام به آن وحشتناکی که می‌گفتند، نیست. این اتفاقی بود که چندی پیش تونی بلر، نخست‌وزیر وقت که در حمله به عراق با آمریکا شریک بود، به آن اعتراف کرد؛ «مسئولیت کامل اشتباهات جنگ عراق را می‌پذیرم».

در گفت‌وگوی سی‌ان‌ان با رقد چند نکته متفاوت وجود داشت. او از آخرین گردهمایی خانواده‌ای با پدرش برای دادن امیدواری و تأکید بر مقاومت‌بودن خانواده گفته است. در روز عید قربان ۲۰۰۶ خانواده صدام حسین در خانه رقد در اردن جلوی تلویزیون نشسته بودند تا اعدام پدرشان را ببینند. لحظه‌ای که رقد نتوانست آن را ببیند و هنوز هم از یادآوری‌اش ناراحت می‌شود.

رقد به این متهم است که از داعش حمایت می‌کند، نکته‌ای که خود او آن را رد می‌کند و می‌گوید از هیچ گروهی که چنین رفتارهایی دارند، حمایت نمی‌کند. این اتفاق در حالی می‌افتد که رفوف عبدالرحمان، قاضی عراقی که حکم اعدام صدام را در سال ۲۰۰۶ صادر کرد، به وسیله



✎ **احمد شیرزاد**

اگر پدیده‌ای در جامعه فراگیر شود، به یک موضوع اجتماعی بدل می‌شود و دیگر نمی‌توان انگشت روی گروهی خاص گذاشت یا دسته و فرد خاصی را نقد و محکوم کرد، بلکه باید دست‌به‌کار بررسی علل بروز آن شد. این‌روزها بروز پدیده‌های مختلف خصوصاً در بطن جامعه، ما را با این پرسش مواجه می‌کند که چرا جامعه ما تا این اندازه سیاسی شده است؟ و اگر نیاز به مصداق و نمونه هم باشد، می‌توان به موارد زیادی اشاره کرد که گروه‌ها و دسته‌های مختلف مردمی، دانشجویی و... براساس کنش یا واکنش در سطوح مختلف جامعه نشان می‌دهند.

در تحلیل فضای جامعه و عملکرد گروه‌های مختلف، می‌توان به‌عنوان‌نمونه از وضعیت دانشجویان کشور یاد کرد و پرسشی دیگر در کنار

پایرهنه به دنبال هیزم

اخترمحمد ماکویی: آب‌وهوای شهر هرات بیشتر تحت‌تأثیر آب‌وهوای همسایه غربی یعنی استان خراسان‌رضوی است. به‌گونه‌ای که حتی مردم این شهر در بین خود وقتی خبر باریدن برف یا باران را می‌دهند، می‌گویند: «مشهد برف باریده، آمادگی خودت را بگیر که اینجا هم فردا برف می‌بارد»؛ برای کسانی که کشاورز هستند اما مانند هر جای دیگر دنیا این خبر خوبی است و چه بهتر از اینکه در برخی از مناطقی که قلمرو طالبان به حساب می‌آید، برخی به صورت دیمی «کونکار» کاشته‌اند و این برف و باران یعنی غایب بیشتر! قیمت تریاک هم با این باران‌ها به نوسان می‌افتد؛ در برخی از مناطق افغانستان تریاک کیلویی ۱۲ هزار افغانی (حدود ۷۰۰ هزار تومان) است که با بارندگی قیمتش افت می‌کند!

در سطح شهر هرات با وجود اینکه شهرداری این شهر در چند مدت گذشته شب و روز در حال آسفالت‌کردن جاده و ساخت پل و این‌گونه کارهاست، با بارش اندک باران، خیابان‌های برخی از مناطق پر از آب می‌شود. هرچند در مناطق مرکزی شهر که بیشتر تمرکز شهرداری هم به آنجاست، این پدیده کمتر دیده می‌شود. با بارش باران بیشتر جاده و کوچه‌هایی که در حاشیه شهر قرار دارند، دیگر بکر تردد افراد پیاده بسیار سخت می‌شود، دیگر خیلی به سختی می‌توان در آنجا قدم برداشت. در این مناطق روزهای آفتابی مجبور هستید که بعد از هر چند قدم، شلوارتان را از خاکی که جذب آن شده است، پاک کنید و روزهای بارانی هم باید گلی که به شلوارتان چسبیده را پاک کنید، داخل شهر اما همه کوچه‌ها آسفالت شده است و دیگر نیازی ندارد به کثیفی شلوارتان فکر کنید!

مشکل دیگری که باران به وجود می‌آورد، این است؛ افرادی که با وسیله نقلیه‌شان «سه‌چرخه» رفت‌وآمد می‌کنند، وسیله‌ای که برخی چهار و برخی هم هشت مسافر را می‌تواند جابه‌جا کند؛ باران باعث می‌شود که دیگر نتوان با آن جایی رفت. برف هم که می‌بارد، مانند برفی که ماه گذشته بارید، از پاک‌کردن برف خبری نیست و جاده‌های داخل شهر به پیست اسکی خودروها تبدیل می‌شود و بدون زنجیر چرخ هم بعد از ترمزگرفتن، اگر به مانعی برخورد نکنید، صد متر جلوتر توقف خواهی کرد. شهرداری هرات با داشتن دو گمرک بزرگ دارای بیشترین درآمد است و تلاش می‌کند این مشکلات را کم کند. ولی در کنار این مسائل آسمان که مهربان می‌شود، هوای آلوده شهر را می‌شوید و می‌توان نفس کشید، هوای هرات هم به دلیل تردد خودروهای فرسوده، برخی از ساعات روز کمی آلوده است. در پارک‌ها هم فضای شاعرانه‌ای ایجاد می‌شود. جاهایی مانند «تخت سفر» در صورت سردنبودن هوا، پر از خانواده‌هایی می‌شود که در آن به لذت‌بردن از طبیعت می‌پردازند.

عده‌ای هم زیر پوست شهر هستند که آرزو می‌کنند فصل سرما هرگز از راه نرسد تا اینکه دیگر سخت‌تر را با این فکر نخواستند که فردا، همین فردا خانه خود را که گلی است یا در جادر زندگی می‌کنند، چگونه گرم نگه دارند. با سردی هوا صحنه‌های دلخراشی در شهر به نمایش گذاشته می‌شود؛ کودکان اغلب کمتر از ۱۰ سالگی که بعضاً با پای بدون کفش در سطل آشفال‌ها و خیابان‌ها دنبال هیزم می‌گردند، دخترچه‌هایی که دیدنشان قلب آدمی را تا آستانه انفجار می‌رساند و باید ناله زد تا آسمان بر سر این زمینیان فرو ریزد، زمینی‌هایی که کلاشیکف به دست باعث خلق چنین صحنه‌هایی می‌شوند، باعث جنگ می‌شوند تا والدین این فرشته‌ها در آن جان شیرین خود را از دست دهند و آینده و روزگار کودکان‌شان مانند آن گلوله‌ای که بر خاطرانشان خط کشید، در تاریخ کم شود.

افرادی که حتی با جمع‌آوری پلاستیک، به فکر گرم‌کردن خانه خود هستند. به دلیل جنگ داخلی در ماه‌های اخیر تعداد زیادی از خانواده‌های مناطق ناام به شهرهای بزرگ مهاجرت کرده‌اند که بدون خانه‌ای در اطراف شهر زیر چادر زندگی می‌کنند و آرزو می‌کنند تا روز آفتابی فرارسد تا به دنبال هیزم بروند. کودکان زیادی هم بر اثر این سرما جان خود را از دست می‌دهند؛ ماه گذشته با تشدید سرما در سراسر افغانستان، فقط در یک شب، فقط در استان شمالی جوزجان ۲۰ کودک جان خود را از دست دادند. قیمت گاز و مواد سوختی هم، همین که اولین رعدوبرق زده می‌شود، افزایش می‌یابد.

رودردرو

چرا جامعه تا این اندازه سیاسی است؟

خود ادامه دهند که یک تحمل عمومی همراه با درجه‌هایی برای رشد و بالندگی وجود داشته باشد، اما زمانی که از هرسو فشار در کار باشد، جنبش‌ها-چه دانشجویی و چه غیردانشجویی- یا تعطیل یا دچار رکود می‌شوند.

به‌جای نگرستن به بخش‌های مختلف جامعه و پرسیدن این سؤال که چرا داریم روز،به‌روز سیاسی‌تر می‌شویم، بد نیست کارنامه سه‌ساله وزارت علوم روحانی را نگاهی بیندازیم. وزارت علوم در این سه سال، متحمل فشارهایی شده که قرار بود به دانشجویان وارد شود. سنگ‌هایی که معمولاً به دانشجویان پرتاب می‌شد، به پیشانی این وزارتخانه اصابت کرد تا جایی که به اندازه دو، سه وزیر و کاندیدای وزارت متحمل خسارت شدیم. شاید به همین دلیل است که فضای امروز دانشگاه‌ها درست مثل فضای جامعه، با ظاهری آرام و معتدل، منتظر بروز یک فرصت است؛ فرصتی که بخواهد خودی‌نشان دهد تا مانع از بازگشت مجدد فشارها شود. در چنین فضایی دانشجویان کم‌تحرك و فضای جامعه سیاسی‌تر از همیشه است.

پرسش نخست آورد که «چرا جامعه دانشجویی ما کم‌تحرك شده یا در صورت بروز تحرکی، رفتارش محدود به دایره سیاست می‌شود؟» نباید این نکته را از یاد برد که با روی‌کارآمدن دولت نهم، موج گسترده‌ای از کینه‌جویی نسبت به جریان دانشجویی پدید آمد که در بدنه جامعه با هزینه سنگینی نیز همراه بود. پرونده‌های بسیاری از فعالان اجتماعی و دانشجویی که از دوره اصلاحات مانده بود، در دستور کار برخی از نهاده‌ها قرار گرفت و تعداد زیادی از دانشجویان متأسفانه از ادامه تحصیل محروم شدند. ستاره‌دارشدن، محرومیت از تحصیل و به‌تبع آن مبهم‌شدن آینده شغلی و فردی، دانشجویان را تحت فشار قرار داد و این فشار خارج از تحمل، به حدی بود که مقدمات بی‌تحرکی این فعالان را به‌همراه داشت. از سوی دیگر، این فشار از سوی خانواده‌هایی که نگران آینده فرزندانشان بودند نیز تشدید شده و دلیل محکمی بر بی‌تحرکی آنها شد.

نهادهای اجتماعی، فعالیت و مشارکت‌های مدنی و مراکز دانشجویی زمانی می‌توانند به حیات

پرسه

آوارگان مسیل جاجرود

سیل افتاده در مسیل جاجرود از باران شبانه. آن‌طرف‌تر، مسیل منوچهری هم تا کمر در آب بود. کارتن‌خواب‌هایی که زیر پل‌های این دو مسیل می‌خوابند، از عصر روز سه‌شنبه، افتاده بودند یز درآوردن اتوآشغال‌باشان از زیر آب و چه چیزهای عجیبی بیرون می‌آمد از این فضای کوچک. یکی تختخواب زنگ‌زده فلزی با خودش بیرون می‌آورد، یکی قطعات کهنه ماشین و موتور را و یکی از آنها هم کوله‌های پاره‌پوره لباس را. به‌رحمت خود را از دیواره‌های مسیل بیرون می‌کشند و روانه بلوار ابوذر می‌شوند. معتادان آخرخطی هستند که نه باران زمستانی می‌تواند آنها را از پا دریاورد و نه نگاه وحشت‌زده مردم محل که دارند از تعجب شاخ درمی‌آورند: «باورم نمی‌شد که این‌همه آدم و خرت‌وپرت زیر پل باشد. اینها کجا زندگی می‌کرده‌اند؟» این را تعمیرکار راسته مسیل می‌گوید و در جواب یکی از هم‌حله‌ای‌ها که گفته باید با ۱۳۷ تناس بگیریم، می‌گوید: «اینها فرار کرده‌اند از گرمخانه‌ها والا مرکز گذاشته‌اند برایشان». یکی از معتادها، دسته مجاله‌شده‌ای از کیشه‌های نایلونی را درمی‌آورد برای خودش و همراهانش. کیشه‌ها را می‌کشند روی سروسوزنشان تا باران بیشتر از این خیسشان نکند. باین‌همه کفش‌های پاره‌شان باعث شده با صدای شلپ‌شلپ محله را ترک کنند. در نزدیکی خیابان پیروزی، اندکی می‌ایستند تا خستگی در کنند. وسایل را یک گوشه می‌گذارند و همان مرد که انگار رئیس گروه است، می‌رود و چنددقیقه بعد، قیراق برمی‌گردد. نشئه از شیشه، دوباره بار را روی دوش می‌گذارد و روانه می‌شود. معلوم نیست قرار است کجا بروند، بر اتوبان آهنگ تا همین چند روز پیش، باتوق خوبی برای معتادان بود، اما باران طولانی و ناپهنگام، کارتن‌خواب‌های آن راسته را تارومار کرده. انتهای تبرد هم هست، می‌شود پشت اتوبان رفت و لای خانه‌های نیمه‌کاره آنجا، شب بارانی را به صبح رساند، اما آنها خیال راه‌رفتن ندارند. گله می‌شوند کنار خیابان پیروزی و کمی گدایی می‌کنند. مرد می‌گوید که برای امشب پول احتیاج دارد تا بچه‌هایش را یک جای گرم بخواباند. رهگذران چندان کمکی نمی‌کنند. حوصله ایستادن و گوش‌دادن به حرف‌های تکراری و همیشگی گدایان را ندارند. باران هم به عجله‌شان اضافه می‌کند، اما یک ساعت بعد، مرد با چند هزارتومانی در جیب راهش را می‌کشد و می‌رود سمت تبرد. از آنجا تا آهنگ راهی نیست. می‌توانند یک جایی را بین بیغوله‌های آنجا پیدا کنند و شب را با دود شیشه گرم بمانند. می‌توانند حتی به سمت سدره افسریه راه بیفتند یا مقصد دیگری. تاریکی و سرما اما نمی‌گذارد خیلی از آن محدوده دور شوند. می‌روند در پارک کوچکی همان اطراف؛ آتشی روشن می‌کنند و دورش می‌نشینند تا وقتی که پلیس بیاید و مجبور شوند باز راه بروند. تا آن‌موقع وقت هست که اگر ساقی آمد، چند گرمی بگیرند و دود کنند و اگر نیامد، صبحی در کار خواهد بود و روز از نو و روزی از نو. در شعله‌های آتش نشسته‌اند که از میان اهالی خیابان نبرد، چندتایی نزدیکشان می‌شوند. ساعت از ۱۰ گذشته و چند ظرف غذا می‌رسد به دستشان. روی سکه‌های پارک اهالی خانواده غذا می‌خورند؛ زن، با چادر رنگ‌رورفته‌ای که به‌سَر دارد. دو جوان که هر دو شانه‌به‌شانه مرد راه می‌رفتند و قطعه‌های بزرگ اوراق ماشین در دست داشتند و خود مرد که دو کوله و یک نایلون ششکی بزرگ لباس همراه دارد. می‌خواهد در ازای غذای رسیده، لباسی به همسایه‌ها بدهد، اما آنها از گرفتنش امتناع می‌کنند و با رودربایستی، راهشان را می‌گیرند و می‌روند. سرما هجوم می‌آورد در پارک، صدای نعره‌های رودخانه جاجرود هنوز شنیده می‌شود. اگرچه با فاصله طولانی، تصمیم می‌گیرند، نایلون بزرگی را که باران وسط پارک انداخته، بردارند و سقفی برای شب داشته باشند. بدون آنکه حرف بزنند، همگی مشغول کار می‌شوند و زن، آتش را روشن نگه می‌دارد.



واکنش

برای صلح که این‌روزها حال‌ندار است

حق با کیست؟

حال تو بگو «من» اهل کجایم؟ بتارم چیست؟ حق با من است که نمی‌دانستم با چه کلامی با زنان و کودکان سرزمین گم‌کرده تو سخن بگویم. حق با تو است مردمان بی‌سرزمین تو همه اصوات جهان را می‌شناسند. خانات را نمی‌دانم، شهرت را نمی‌شناسم، کوچه‌هایش را، پلاک خانه‌ات را نمی‌خوام، ولی چه باک، من که نمی‌خواهم با چشمان باز آنجا راه بروم. چشمانم را می‌بندم و تو را بو می‌کنم. مرا از چه می‌ترسانی پسرک غریبه به هر زبانی که می‌خواهی با من حرف بزن. من امشب تمام زبان‌های دنیا را می‌شناسم. و در پایان حق با من است و هردو می‌خندیم و می‌دانیم حق با تو است.

است. من از شهری آمده‌ام که هر سال آدم‌برفی می‌سازم و تو از شهری آمده‌ای که تا امروز برفی ندیده‌ای. حق با تو است که می‌گویی برف و آفتاب دروغ‌های طبیعتند. من و تو هر دو «توفان» دیده‌ایم. حق با من است که می‌ترسیم‌د از ناشی‌گری دست زن آرایشگر که رنگ قرمز را در لابه‌لای تیرگی موهای می‌کشید. حق با تو است که می‌گویی، تنرس از ترکیب رنگ‌ها. راستی آن زن هندی آرایشگر آن روز کجا بود؟ دهل‌ی تاج‌محل؟ هرا که بود، لابه‌لای تیرگی و قرمزی موهای من نبود. حق با من است که می‌گویم من زنی از تبار تو نیستم. حق با تو است که می‌گویی، من تبارم را در تو می‌جویم

گلاره عباسی: حق با من است. رنگ پوستمان با هم فرق دارد، حق با تو است. چرا نمی‌گویم رنگ نگاهمان یکی است؟ حق با من است. هجوم الفبای بیگانه. حق با تو است. الفبای بیگانه‌ای وجود ندارد وقتی نگاهی آشنا تو را جست‌وجو می‌کند. حق با من است که می‌خواستم معلم جغرافیای دبیرستان را ببینم و بگویم امروز می‌دانم «کشور تو» کجای این جهان خاکی است

حق با تو است که می‌گفتی به معلمت بگو درسی به نام جغرافیا وجود ندارد، همه ما یکی هستیم. جغرافیا، شوخی‌ای بیش نبود که ساداران و پدرانمان آفرینند و رنگ پوست، شوخی‌ای که خداوند آفرید و ما، من و تو امشب دست همه‌مان را رو کردیم. حق با من